

حقوق بشر در نگاه آیت‌الله منتظری



گفتگوی تلگرامی عمادالدین باقی

و دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه بوعلی سینای همدان

با موضوع «حقوق بشر در نگاه آیت‌الله منتظری»

در تاریخ پنج شنبه 22 تیر 1396 (برابر با 13 جولای 16/2017 شوال 1438)
ساعت 10 شب.

مدیرکنفرانس: علی قاهری

باقی: من با شعری از فرخی سیستانی آغاز می‌کنم. این شعر را از
آنجایی که با مرحوم آیت‌الله منتظری تناسب داشت انتخاب کردم؛
نه اندر مردمی کردن ترا یاری همی بینم
کردن تو را کاری همی بینم
ز کردار تو هر کس را به گفتاری همی بینم
ز نیکویی به هر
دم، از تو کرداری همی بینم
بَرِ دیگر کسان با هر گُلّی خاری همی بینم
تو را بر
جایگه بی‌خار گلزاری همی بینم

بنده در حد بضاعت در خدمت عزیزان و فرزنانگان هستم؛ همان‌طور که
اطلاع دارید موضوع بحث ما حقوق بشر و آیت‌الله منتظری است، وقتی که
ما در مورد شخصیت و متفکری سخن می‌گوییم منظور و مقصود این نیست
که او همیشه زندگی یکپارچه و یکدستی داشته و فراز و فرودی در کار
نبوده است یا همواره این‌گونه می‌اندیشیده است، به‌هر حال انسان

موجودی پویا و متحول است به‌خصوص متفکرانی که به اصل اجتهاد و تحقیق پایبند باشند در معرض دگردیسی هم قرار دارند؛ بنابراین این نکته و تذکر یک الگوی تحلیلی، در مورد هر متفکر و هر انسان و هر اندیشمندی با مجموعه ای از آرا و اقوال روبرو می‌شویم که ممکن است در مواردی تناقض و تعارض داشته باشند؛ اما آنچه مسلم است برآیند دیدگاه‌ها و کارنامه عملی و آخرین نظرات آن متفکر ملاک است. نکته‌ای که در مورد شخصیت آیت‌الله منتظری و همه متفکرین باید به آن توجه داشت این است که شخصیت و اندیشه هرکسی برآمده و برخاسته از دو منبع مهم یعنی «پروسه زیستی» و «پروسه آموزشی» اوست؛ که شاید در حین پرسش و پاسخ‌ها به تعامل این پروسه زیستی و آموزشی اشاره کنم و در این پروسه، مسئله برکناری ایشان از قائم مقامی رهبری رویداد مهمی بود و فرصت بزرگی برای ایشان و برای آزادی خواهان ایجاد کرد؛ ایشان مجال بیشتری برای تأمل و پاسخ دادن به پرسش‌ها و شبهات برای یک مرور مجدد در سیر اندیشه خودشان پیدا کردند. مرحوم استاد حضرت آیت‌الله منتظری تغییر را مذموم نمی‌دانستند و مانند برخی از افراد که فریز شدن و لایتغیر بودن را فضیلت می‌دانند نبودند، تعبیری که ایشان همیشه به کار می‌بردند به نقل از آیت‌الله بروجردی این بود که انسان تغییر می‌کند، «أنا في كُلِّ يومٍ الرَّجُلُ» تکیه کلام ایشان بود. همین روزها در رسانه‌های گروهی که به اصول‌گرا و مخالفین اصلاح طلبان موسوم است، به آقای روحانی حمله می‌کنند و یادآور می‌شوند که ایشان درگذشته و در دوره‌ای از مجلس در خطابه‌اش سخنی در مورد بدحجابی یا بی‌حجابی داشته است؛ اخیراً در یکی دو یادداشت‌م که منتشر شد متذکر شدم که مهم نیست که آقای روحانی درگذشته این‌گونه می‌اندیشیده؛ بلکه مهم این است که آقای روحانی تغییر کرده است و خودش هم این تغییر را پذیرفته و از مواضع گذشته دفاع نمی‌کند؛ اما هنوز کسانی هستند که فکر می‌کنند منجمد بودن و تغییر نکردن فضیلت است و همچنان در موضع نادرست گذشته پافشاری می‌کنند. به هر حال این ویژگی پویایی آیت‌الله منتظری بود که ایشان را به جایگاه یک فقیه مؤسس رساند که بارها هم در بعضی از نوشته‌هایم از تعبیر فقیه مؤسس برای ایشان استفاده کردم. ما باید بین «خطیب» و «محقق» و «مؤسس» تمایز قائل شویم، ایشان خطیب نبود چون کلام خطیب لزوماً محققانه نیست، محقق هم لزوماً مؤسس نیست، محقق اهل تحقق و تفکر است اما مؤسس کسی است که حتماً محقق هم باید باشد و بزرگ‌ترین ویژگی ایشان این بود که برای نخستین بار حقوق بشر را وارد فقه کردند، البته ادبیات حقوق بشر در ایران پیشینه درازی دارد از بیش از یک صد سال پیش در ایران مطرح بوده و اوج و حسیضه‌هایی داشته و در دورانی به آن بیشتر توجه

می‌شد و در دورانی طولانی مغفول و مدفون شده است. در مقطعی پیش از انقلاب مرحوم آیت‌الله مطهری از جمله فقهای بود که به مبحث حقوق بشر توجه ویژه کرد، اما آیت‌الله منتظری نخستین شخصیتی است که حقوق بشر را با اسلوب فقه سنتی وارد فقه کرد و مسئله کرامت انسان و کرامت ذاتی انسان، جزو اصول فقهی و مبانی استنباط فقهی ایشان شد. زمانه‌ای هم که ایشان به مسئله حقوق بشر و کرامت انسانی چنین توجه داشتند، «حقوق بشر هراسی» در جامعه ما بسیار رواج داشت. در یک دوره طولانی چندساله آقای مصباح یزدی در نماز جمعه خطبه‌هایی علیه مفاهیم حقوق بشر، دموکراسی و اصلاحات می‌خواندند و در تلاش بودند که آن را به عنوان یک کالای غربی معرفی کنند؛ حتی همین امروز شاید دوستان به خاطر داشته باشند که مسئول فعلی قوه قضاییه (صادق لایجانی) مکرر در مورد حقوق بشر غربی و اینکه ما به حقوق بشر نباید اعتنایی داشته باشیم صحبت کرده است و حقوق بشر را دست‌آویز و وسیله و توطئه سیاسی می‌دانند و با افتخار می‌گویند که ما هیچ اهمیتی به حقوق بشر نمی‌دهیم؛ اما آیت‌الله منتظری از حقوق بشر نه هراس نظری و علمی داشتند و نه هراس عملی داشتند و در طول دوران پس از انقلاب و در سال‌های آخر عمرشان به این موضوع هم در سپهر عملی و هم در سپهر نظری توجه ویژه داشتند؛ شاید این از دلایلی بود که به ایشان و دیدگاه شان توجه ویژه‌ای شد؛ از جمله کتابی که اخیراً در انگلستان به سفارش دانشگاه کمبریج توسط خانم دکتر سیاوشی نوشته شده است و این کتاب بیشتر به بررسی دیدگاه‌ها و افکار آیت‌الله منتظری می‌پردازد و عنوان کتاب:

montazeri the life and thought of Iran,s revolutionary

این کتاب به دنبال بررسی افکار و اندیشه ایشان به خصوص در زمینه حقوق بشر و مباحث مدرن و تأثیرش در غرب است، البته یک نویسنده هلندی نیز کتابی را دو سال پیش نوشت که بیشتر زندگی سیاسی و افکار سیاسی ایشان را مورد توجه قرار داده است؛ ولی جالب این است که حتی در عربستان یکی از این نویسندگان روحانی شیعه سعودی کتابی در زمینه حقوق بشر منتشر کرده که در پاورقی آن به بعضی از مباحث آیت‌الله منتظری در این زمینه استناد و ارجاع داده است. آیت‌الله منتظری در سال‌های آخر عمر به این راه سترگ و گرانسنگ پرداختند اما متأسفانه راه ایشان ناتمام ماند؛ همانطور که در این کتاب «انتقاد از خود» که عنوان فرعی‌اش «عبرت و وصیت» است، ایشان متذکر شدند که من فرصت این‌که بحث را به سرانجام برسانم ندارم و از شاگردان خود خواستند که این راه را ادامه دهند و اکنون این مسیر توسط شاگردان زبده ایشان دنبال می‌شود در دو سال اخیر هم فرزندان گرانقدر ایشان حاج احمد آقای منتظری که اهل علم و از فضلا هستند و

سال‌های زیادی را در حوزه علمیه قم تحصیل کردند و سال‌های زیادی در محضر پدر بزرگوار زانو زدند و دانش آموختند، ایشان کتابی را صورت مسلسل به اسم «مدرسه اجتهاد» منتشر می‌کنند که تاکنون دو شماره از آن منتشر شده است و امید است شماره سوم در سالگرد آیت‌الله منتظری عرضه شود؛ و این سلسله کتاب‌هایی که به اسم «مدرسه اجتهاد» به همت حاج احمد آقای منتظری در دست تدارک و انتشار است به‌منظور ادامه همین مسلک و مشرب فقهی است که حضرت آیت‌الله منتظری آغاز کرده اند.

سؤال اول: در اندیشه آیت‌الله منتظری چه نسبتی میان حقوق بشر و مسائلی مثل امر به معروف و نهی از منکر مشخص شده است و آیا با استناد به متون دینی که دال بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر است، حقوق را می‌توان نقض کرد؟

در مورد مسئله امر به معروف و نهی از منکر همان‌طور که ما در سنت فکری و فقهی خودمان مشاهده می‌کنیم یک قرائت بنیادگرایانه و رادیکال از آن وجود دارد، حتی داعش به استناد امر به معروف و نهی از منکر خیلی اعمال را انجام می‌دهد و این به دلیل فهم نادرستی است که از مقوله امر به معروف و نهی از منکر دارند. این بحث گسترده‌ای است و در دو سه سال گذشته در یکی از شماره‌های «مجله چشم‌انداز» به‌صورت مبسوط در این زمینه توضیح دادم و از قرائت‌هایی که از امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد گفتم لذا از تکرار آن‌ها خودداری می‌کنم و اشاره می‌کنم که آیت‌الله منتظری بر اساس همین وجوب امر به معروف و نهی از منکر بود که بخشی از نظریات در مورد حقوق بشر را تدوین کردند و برای اولین بار مفهوم تحزب را که یک مفهوم مدرن است و سابقه‌ای در سنت فقهی ما نداشت در مورد این مفهوم، اجتهاد فقهی کردند. اساس نظریه ایشان بر همین آیه امر به معروف و نهی از منکر بود و می‌گفتند «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» یعنی اینکه یک گروهی از میان این مردم وظیفه و کارشان دعوت به خیر باشد و این گروه کسانی هستند که باید امر به معروف و نهی از منکر کنند و ایشان تحزب را از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می‌دانستند و معتقد بودند که امر به معروف و نهی از منکر فقط یک وظیفه «بین فردی» نیست. همان‌طور که در مقدمه قانون اساسی آمده است، وظیفه افراد و شهروندان نسبت به یکدیگر و وظیفه حکومت نسبت به مردم و وظیفه مردم نسبت به حکومت است. در مورد بخشی که مربوط به حکومت است، حکومت به اندازه کافی ابزار در اختیار دارد، امّا آن بخش که به مردم مربوط است یعنی امر به معروف مردم نسبت به حکومت نیازمند ابزار است که ایشان می‌گفتند آزادی بیان، مطبوعات مستقل، رسانه‌هایی که مقهور حکومت

نباشند و آزادی بیان و آزادی بعد از بیان داشته باشند، انجمن‌ها و احزاب، نهادهایی هستند که می‌توانند امکان امر به معروف و نهی از منکر را نسبت به حکومت فراهم کنند؛ لذا اگر امر به معروف و نهی از منکر واجب است، از باب مقدمه واجب واجب است آزادی بیان، آزادی بعد از بیان و مطبوعات به عنوان رکن چهارم یعنی یک نهاد قدرتمند و احزاب هم مشمول وجوب قرار می‌گیرند. حتی ایشان در پاره‌ای از سخنان اشاره می‌کردند که قرن‌هاست در سنت شیعه از حرکت امام حسین با بزرگداشت یاد می‌کنیم؛ اساساً فلسفه این حرکت برای امر به معروف و نهی از منکر بود، اما مهم‌ترین هدف امر به معروف و نهی از منکر نسبت به حکومت است چون حکومت و یا هرکسی و در هر مقامی و جایگاهی تصمیم و رفتارشان به نحوی بر زندگی آحاد مردم تأثیرگذار باشد، او بیشتر باید در معرض امر به معروف و نهی از منکر قرار گیرد؛ به همین جهت است که این وظیفه دینی و وظیفه اجتماعی بیشتر متوجه حکومت خواهد بود و ایشان در عمل هم خودشان همین کار را می‌کردند چه در دورانی که قائم مقام رهبری بودند چه بعد از آن از این وظیفه هیچ‌گاه کوتاه نیامدند و فروگذار نکردند؛ حتی وقتی که آیت‌الله خمینی در نامه معروف شان اشاره می‌کردند که ایشان فقیهی باشند که به حوزه و نظام گرمی ببخشند ولی تأکید داشتند که در سیاست دخالت نکند؛ حضرت آیت‌الله منتظری این را اساساً خلاف نص قرآن و خلاف مبانی فقهی و شرعی می‌دانستند و هر جا که تشخیص می‌دادند باید امر به معروف و نهی از منکر کنند حتی اگر برای شان هزینه‌ای و تبعات سنگینی داشت ایشان این کار را انجام می‌دادند.

سؤال دوم: در نظر فقهای سنتی برابر بودن مسلمان و غیرمسلمان جایز نیست و یکی از علل مبارزه گروهی از ایشان با مشروطه، همین امر بوده است. نظر مرحوم فقیه عالی‌قدر در این مورد چیست و چگونه این مسئله را حل کردند؟

در نظر فقهای سنتی این‌گونه بوده است و آیت‌الله منتظری در یکی از اجتهادات شان که اجتهاد مهمی بود رای دیگری داشتند. من چندین بار در اظهارات مختلف عرض کرده ام که آخرین جلسات درس خارج فقه ایشان به اندازه تمام دوران تدریس ایشان اهمیت دارد. مباحث آخرین درس خارج فقه ایشان که چندین جلسه بود و بنده این را به شکل جزوه‌ای تقریر کردم و در روزنامه شرق در سال 1382 منتشر شد. بعد به شکل جزوه‌ای انتشار عمومی پیدا کرد و دو سال پیش محتوای این جزوه یکی از فصول کتاب «فلسفه سیاسی اجتماعی آیت‌الله منتظری» شد که با مجوز وزارت ارشاد انتشار عام پیدا کرد. ایشان در این بحث دیدگاه سنتی فقهی را به چالش کشیده است. یکی از دلایلی که ایشان یک فقیه مؤسس به شمار می‌روند همین است. در بحث سب که فقهای ما می‌گفتند

سبّ مؤمن جایز نیست ولی سبّ کافر جایز است و به همین قیاس هم در مورد دروغ بستن یا حتی تهمت و افترا زدن به غیرمسلمین و کفار وارد این جو می‌شدند؛ آیت‌الله منتظری در این بحث توقف و تأمل داشتند و گفتند من تمام ادله بزرگان و فقها را کاویده و بررسی کردم. ایشان همه ادله آن‌ها را احصاء کردند و تکبیه تک نقد کردند و بعد ادله خودشان را ذکر کردند. حاصل تمام این جلسات آخر ایشان که تحت عنوان «حقوق بشر یا حقوق مؤمنان» به شکل رساله مستقل و جزوه مختصری منتشر شد این است که ایشان استدلال کردند فتوای تمام فقهای ما در سده‌های پیش مبتنی بر مبنا و منطق محکمی نیست، مدارک فتوا را نقد کردند و نشان دادند که همه این‌ها به یک خبر واحد منتهی می‌شود که آن خبر واحد هم حجت نیست، به‌ویژه در مسائلی که مربوط به عرض و دماء انسان‌ها می‌شود. بعد چهار دلیل قرآنی و یازده دلیل روایی از خودشان ذکر کرده و اثبات کردند که فقه ما در گذشته مبتنی بر حق مؤمن بوده است، این بنایی بوده که از ابتدا خست اوّل کج گذاشته شده و این دیوار تاکنون کج بالا رفته است؛ ولی به استناد آیات و روایاتی که ایشان مطرح کردند و توضیح دادند فقه باید مبتنی بر حق انسان باشد. به همین جهت مبنای فقه ایشان بعد از آن تغییر کرد و به‌صراحت گفتند که تاکنون فقه ما مبتنی بر دفاع از حقوق مؤمن بوده است، ولی به همان دلیل که ما باید از حقوق مؤمن دفاع کنیم و به همان دلیل که سبّ مؤمن حرام است، به همان دلیل که دروغ بستن به مؤمن حرام است، سبّ کافر هم حرام است و دروغ بستن یا تهمت زدن به کافر هم حرام است. ایشان نظر سنتی را با یک اسلوب سنتی و با همان روش فقه سنتی نقد و نظریه جایگزین را مطرح کردند. در این مبحث آیت‌الله منتظری مبنای جدیدی را ارائه کردند، اما فرصت این‌که با این مبنا تمامیت فقه را بازنگری کنند به دست نیاوردند و نتوانستند آن را به تمام احکام دیگر تعمیم دهند و این کار به عهده شاگردان ایشان است یعنی در فقه سنتی قائلانند به اینکه ارزش خون مؤمن بیش از ارزش خون کافر است، به همین دلیل است که در مورد یک انسان مؤمن دیه کامل فرض می‌شود یا اگر کافری مسلمان را بکشد قصاص می‌شود، ولی اگر مسلمان را بکشد قصاص نمی‌شود زیرا فرض بر این بوده که ارزش خون مؤمن و کافر یکسان نیست؛ با دیدگاهی که آیت‌الله منتظری مطرح کردند و با این مبنا که فقه یک فقه انسان‌محور خواهد بود نه فقه مؤمن‌محور، در بسیاری از این احکام باید بازنگری شود.

سؤال سوم: نسبت حقوق بشر در نگاه آیت‌الله منتظری با حقوق بشر در نگاه کانت و پیروان او چیست؟

نقطه عزیمت این‌ها متفاوت است، ممکن است انسان‌ها از نقاط مختلف و

پایگاه‌های مختلف حرکت کنند، ولی به مقصد واحدی برسند؛ اگر نقطه عزیمت کانت عقل و عقلانیت بود، آیت‌الله منتظری از پایگاه دین حرکت کرد و به حقوق بشر رسید؛ من تعمد دارم که نگویم از فقه به حقوق بشر رسید، به دلیل اینکه همان‌طور که ایشان در کتاب «اسلام دین فطرت» اشاره می‌کنند، اسلام از سه بخش اعتقادات، اخلاق و احکام تشکیل می‌شود که احکام یا آنچه ما فقه می‌نامیم فرع بر اعتقادات و اخلاق است، یعنی اعتقادات مبنا و زیربنا هستند، بعد اخلاق و بر مبنای این دو هم فقه یا احکام عملی بنا می‌شود. نقطه عزیمت آیت‌الله منتظری در این بحث، دین و نگاه دین‌شناسانه بود هرچند که معتقدم پروسه تربیتی ایشان بی‌تأثیر در پرورش یافتن این نوع نگاه دینی نبوده است. دیگر اینکه مشرب ایشان فقیهانه بود و مشرب عرفانی نبود. فقه یک نگاه حقوق محور دارد و در آن بحث حقوق و تکالیف مطرح است به همین جهت گرایش فقهی و زاویه دید ایشان منطق حقوقی را تقویت می‌کرد؛ مثلاً عمده بحث ایشان کرامت انسان بر مبنای قرآن و کلمات امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه است و ممکن است ایشان با یک مطالعه برون دینی یا تجربیات برون دینی به اصل کرامت انسان رسیده باشند، اما شیوه ورود و استدلال ایشان در این بحث و منظومه فکری، فقهی و دین‌شناسانه و بر مبنای قرآن است. بنابراین به نظر من در دیدگاه آیت‌الله منتظری و کانت مقصد و نتیجه مشترک است؛ اما نقطه عزیمت آن‌ها تفاوت‌هایی دارد.

سؤال چهارم: آیا احکامی چون اعدام، اعدام مرتد، حد زدن و مفاهیمی چون برتری حقوقی مرد نسبت به زن، مسلمان نسبت به غیرمسلمان و... که در تضاد با حقوق بشر هستند، از نگاه آیت‌الله منتظری مردود است؟ در کتاب فلسفه سیاسی اجتماعی آیت‌الله منتظری فصلی تحت عنوان «مقطع گذار از فقه سنتی به فقه انسان‌محور» آمده است. در آنجا توضیح داده شده که در میانه دیدگاه سنتی و دیدگاه متأخر آیت‌الله منتظری مقطعی وجود داشت که با منطق دیگری پاره‌ای از این احکام را محل مناقشه و خدشه قرار می‌داد آن‌هم منطق تراحم احکام با مصلحت عامه و بحث و-هن بود؛ مثلاً می‌گفتند اگر حکمی سبب و-هن اسلام شود آن حکم باید تعطیل شود، از جمله بحث حد جاری کردن، شلاق و یا سنگسار را با این منطق که موهون هستند و در دنیای امروز باعث ایجاد سیمای ناموجهی از اسلام و موجب دافعه شود، این نوع احکام مورد نقد یا خدشه قرار می‌گرفت؛ اما تحول مبنایی نبوده و بیشتر تابع مصلحت و مصلحت‌اندیشی بود و در نتیجه هرگاه مصلحت رفع می‌شد آن احکام می‌توانستند با همان قوت بازگردند و اجرا شوند؛ اما به مرور ایشان از آن دیدگاه مصلحتی به دیدگاه جدید گذر کردند که در این دیدگاه جدید، محور و مبنای نظریه ایشان، کرامت انسان بود یعنی

اصل بر کرامت انسان است و هر چیزی که با آن مغایرت دارد غیر اسلامی محسوب می‌شود منتها خود کرامت انسان را به‌عنوان یک مبنا یا پایه اصلی، از قرآن و سنت استخراج کردند و بر همین اساس در مورد احکام مرتد بازنگری کردند. البته در یک مقطعی فرمودند که حکم مرتد حکمی سیاسی است و آنچه در صدر اسلام و در قرآن مورد اشاره قرار گرفته و مربوط به دوره‌ای است که جمعیت مسلمانان، قلیل و جامعه اسلامی ضعیف بوده و همان‌طور که قرآن هم اشاره کرده است، یکی از روش‌هایی که مخالفان به کار می‌بستند این بود که اسلام می‌آوردند و بعد دوباره به کفر بازمی‌گشتند که به این وسیله روحیه مسلمانان را تضعیف کنند و بحث ارتداد یک جنگ روانی بود، لذا احکام شدید در موردش بیان شده است. البته متذکر می‌شوم در قرآن این احکام شدید نیامده و در برابر همین مرتدینی که با هدف ضربه زدن به جمعیت و روحیه مسلمین، این‌ها مسلمان می‌شدند و دوباره کافر می‌شدند، در قرآن فقط وعده عقاب اُخروی داده شده و هیچ جا مجازات دنیوی مقرر نشده است و آنچه فقها مبتنی به روایت و سنت به آن استناد کردند، روایت را محل بحث و مناقشه می‌دانند؛ بعضی از این روایات در اصلش خدشه می‌شود، بعضی در سندش خدشه می‌شود، بعضی در راوی‌اش خدشه می‌شود، بعضی نهایتاً خبر واحد محسوب می‌شود که خبر واحد در امور مهم مانند جان، معتبر نیستند و آیت‌الله منتظری در یک مقطع گفتند که این احکام سیاسی بوده و برای اینکه جلوی این دسیسه‌ها گرفته شود حکم شدید داده شده است؛ در یک مقطعی نیز گفتند اساساً حکم، تاریخی است و سالبه به انتفای موضوع شده است، یعنی در زمانه‌ای که جامعه اسلامی قدرتمند است و با این روش‌ها تضعیف نمی‌شود حکم ارتداد و مجازات منتفی است؛ به‌علاوه اینکه در یک مقطعی ایشان می‌گفتند که اساساً اگر ارتداد بر مبنای شبهه باشد ارتداد محسوب نمی‌شود؛ امّا در آخرین نظرات ایشان که با «فقه انسان محور» منطبق‌تر بود، آخرین کلام و فتوای ایشان این بود که می‌فرمودند اصولاً تغییر عقیده هیچ ربطی به مقوله ارتداد ندارد و ارتداد و تغییر عقیده در ماهیت متفاوت و از دو جنس مختلف هستند و اینکه در گذشته تغییر عقیده را مصداق ارتداد گرفتند نادرست می‌دانستند و معتقد بودند که اساساً ارتداد یک جرم عملی است؛ اولاً در صورتی‌که ارتداد منضمّ به فعلی مجرمانه از قبیل قتل و محاربه شود آن مجازات را دارد و صرف ارتدادی که بازگشت از دین است و اگر به خاطر شبهه باشد مجازات ندارد، چون می‌گفتند تغییر عقیده یک مسئله ذهنی و فکری است ممکن است کسی بر اثر تحقیق به نتیجه‌ای برسد و این را متفاوت از مسئله ارتدادی می‌دانستند که در ماهیت مربوط به یک جرم عملی است؛ به خصوص که می‌گفتند حتی اگر کسی مرتکب قتل هم نشود امّا آن از جنس

عناد باشد؛ یعنی کسی تحقیق کرده و به حقانیت چیزی پی برده و اعلام هم کرده که قائل به حقانیت است، امّا از سر عناد و تعصب و لجاج با آن مبارزه می‌کند این نیز ارتداد می‌شود امّا مجازاتش کشتن نیست، برای اینکه منضمّ به فعل مجرمانه‌ای از قبیل قتل و سلب حیات نشده است، و در واقع آن فعل مجرمانه است که مورد مجازات است که اگر فرد مرتد هم نمی‌شد ولی آن جرم را مرتکب می‌شد مجازات داشت ولی در نهایت به‌طور کلی ایشان مسئله تغییر عقیده را مصداق ارتداد مجرمانه نمی‌دانستند و موضوعاً و ماهیتاً آن را از شمول ارتداد مورد مجازات خارج می‌دانستند؛ بحث برتری حقوقی مرد مسلمان یا مرد نسبت به زن با توجه به اصالت انسان و کرامت انسان تعدیل می‌شود و من همین‌جا مثالی را خدمت دوستان عرض می‌کنم؛ ایشان مجال این را پیدا نکردند که این مبنا را به همه احکام و فتواها تعمیم دهند و بازنگری کنند و از نو اجتهاد کنند؛ امّا در یک نمونه‌ای که برای شخصی که در افغانستان محکوم به ارتداد شده بود از ایشان استفتاء کرده بودند. ایشان پاسخی به استفتاء داده بودند و تصادفاً من توفیق داشتم در سفری به قم خدمت ایشان رسیدم. پاسخی که به استفتاء داده بودند و هنوز این پاسخ ارسال نشده بود را خدمت بنده عرضه کردند؛ وقتی پاسخ را مطالعه کردم، به ایشان گفتم با این مبنایی که شما اتخاذ کردید و در آخرین درس‌های خارج فقه بیان کردید و گفتید حقوق انسان مبنا است و حقوق انسان مقدم بر مؤمن است مغایرت دارد؛ به همین جهت ایشان با مسئول دفترشان تماس گرفتند و درخواست کردند که اصل فتوایی که ایشان نوشته بودند را برگردانند و در آن بازنگری کردند. این نشان می‌داد که ایشان به لوازم و نتایج مبنایی که با اجتهاد و تحقیق به آن رسیده اند وفادار و پایبند هستند.

سؤال پنجم: در یکی از نوشته‌های خود اشاره کرده بودید که تفاوت آیت الله منتظری و آیت الله خمینی این است که ایشان نگاه فقهی و آیت الله خمینی نگاه عرفانی داشتند. امّا آموزه‌های عرفان ما قرابت بیشتری با حقوق بشر تا آموزه‌های فقهی دارند. آیا آیت الله منتظری در نگاه به حقوق بشر از نگاه عرفانی هم استفاده کردند؟ اشاره کردید که بنده در یکی از همین نوشته‌ها بیان کرده بودم که تفاوت آیت الله منتظری و آیت الله خمینی در این است که آیت الله منتظری نگاه فقهی و آیت الله خمینی عرفانی داشتند؛ من معتقدم که یکی از سرچشمه‌های اصلی اختلاف نظری و بعدها اختلاف در برخورد با مسائل مختلف که منجر به اتفاق‌های سال 68 شد همین تفاوت مشرب بود و این نکته بسیار مهمی است که نادیده گرفته می‌شود. در مورد اختلافات بین آیت الله خمینی و آیت الله منتظری بیشتر به جنبه‌های سیاسی پرداخته شده است، درحالی‌که یک مسئله مبنایی‌تر وجود داشت آن

هم همین نکته‌ای بود که عرض کردم؛ اما همین‌جا اشاره می‌کنم که رویکردهای عرفانی هم دارای گرایش‌های مختلفی هستند. در برخی آموزه‌های عرفانی، دیدگاه‌های حقوق بشری هست کما اینکه در اشعار مولانا در مورد انسان می‌گوید که:

تاج کَرّ مناست بر فرق سرت، طوق اعطیناک آویز برت
آیه شریفه را با این زبان بیان می‌کند و اشعاری که به نوعی بیانگر حرمت و کرامت انسان است؛ امّا در عرفان رویکردهای مختلفی وجود دارد، یکی از رویکردها، رویکرد باطنی‌گری است، یعنی انسان‌ها نه برمبنای ظاهر و نه برمبنای آنچه ما انسان‌ها قادر به مشاهده و تشخیص هستیم، بلکه بر مبنای باطن‌شان قضاوت می‌شوند و این امر خطرناکی است چون فقط مرشد و صوفی و عارف و واصل است که می‌تواند با چشم باطن بینش در مورد اشخاص قضاوت کند، درحالی‌که در نگاه فقهی هیچ چشم باطن بینی وجود ندارد فقه به ظاهر امور نگاه می‌کند و باطن‌بینی کار فقه و کار حقوق نیست؛ اساساً نظام حقوقی و دانش حقوق هم مبتنی بر ظاهر است و حکم به ظاهر می‌کند؛ یا این نگاه که «لا دین لِمَن لاشیخ لَه» یا قطب و مرشد و مراد است که بعضی را به این نتیجه می‌رساند که اگر همه اعمال و عبادات را انجام دهید ولی ولایت علی ابن ابی طالب را نداشته باشید، این موجب سقوط و هبوط اعمال است. اساساً معیار بهشتی و دوزخی بودن را بعضی از همین اهل عرفان، ولایت و تمسک به ولایت می‌دانند. نگاه عرفانی چون مبتنی بر تجربه‌های شخصی و فردی است برخلاف نگاه فقهی و حقوقی که متّکی به تجربیات قابل تعمیم است تجربه عرفانی قابل تعمیم نیست. در نگاه فقهی با انسان واقعی سروکار داریم و یک نگاه رئالیستی وجود دارد، یعنی انسانی که مؤمن است و گناه می‌کند مثلاً در همین رساله عملیه می‌بینیم حکم مؤمنی را که روزه‌دار است ولی به قصد ارتکاب گناه یا ارتکاب زنا سفر می‌کند. این نشان می‌دهد که فقه کاملاً رئالیستی است، یعنی در مورد انسان واقعی سخن می‌گوید که ممکن است مؤمن باشد و به قصد گناه، به قصد سرقت یا گناه دیگری سفر کند؛ امّا در نگاه عرفانی ما با یک انسان آرمانی سروکار داریم و این تفاوت رویکردها است که وقتی به حوزه سیاست منتقل می‌شوند تبعات بسیار مهمی خواهد داشت؛ به این معنا که انتقال دیدگاه‌ها و روش‌های عرفانی به حوزه سیاست در موارد زیادی باعث نادیده گرفتن حقوق انسان‌ها می‌شود، مثلاً فرض کنید که باعث ترجیح بلا مرجح می‌شود، همیشه مرید نسبت به غیر مرید مقدم خواهد بود یا کسی که عارف است و کسی که میدان‌هایی را طی کرده و به درجاتی متعالی از عرفان رسیده است این اشرف و اصلح است نسبت به کسانی که این مراحل را طی نکرده‌اند. بحث کرامت و انسانیت و حیوانیت انسان‌های ذو مراتب مطرح می‌شوند و این به

لحاظ حقوقی که همه انسان‌ها را اعم از مؤمن و کافر و گناهکار و بی‌گناه و مجرم و غیرمجرم به لحاظ حقوقی برابر می‌داند با دیدگاه‌های عرفانی خیلی همخوانی ندارد. در دهه‌های اخیر و به‌خصوص در این دو سه دهه اخیر، عدّه‌ای از علاقه‌مندان به حوزه عرفان و یکی از نحله‌های عرفانی کوشش بیشتری برای تلفیق دیدگاه عرفانی با حقوق بشر به عمل آوردند که می‌شود گفت که یک مقداری وجه حقوقی بیشتری به مباحث آن‌ها دادند.

سؤال ششم: آیا در زمان حیات ایشان مفهوم جدید حقوق بشر اسلامی و اینکه برای مسلمانان باید حقوق بشر اسلامی تدوین کرد مطرح شده بود؟ و اگر شده بود موضع ایشان چه بود؟

مفهوم حقوق بشر اسلامی چیز جدیدی نیست البته پیش از انقلاب اسلامی هم توسط بعضی از روشنفکران مسلمان مطرح شده بود؛ امّا در سال‌های بعد از انقلاب، کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی یک بیانیه در تهران صادر کردند و بیانیه نهایی بیانیه‌ای بود که در اجلاس قاهره به تصویب رسید. در دهه شصت این بحث در سازمان کنفرانس اسلامی شروع شد و در دهه هفتاد در سومین اجلاس که البته در فاصله این نشست‌ها کمیته‌های فرعی زیادی برای تدوین مواد این حقوق بشر اسلامی تشریک مسائل و هم‌فکری کرده بودند و نهایتاً در اجلاس قاهره این متن به‌عنوان اعلامیه حقوق بشر اسلامی منتشر شد. این متن در بخش‌هایی کاملاً با اعلامیه جهانی حقوق بشر همخوانی داشت، ولی در بخش‌هایی قیود و شروطی گذاشته بود که این قیود و شروط، حقوق بشر به مفهوم واقعی آن را نقص می‌کرد؛ در دائره‌المعارف بزرگ اسلامی در جلد بیست‌ویک مقاله بلندی در زمینه حقوق بشر آمده است که در یک‌فصلی از آن مقاله مقایسه کردم اعلامیه حقوق بشر اسلامی را با اعلامیه جهانی حقوق بشر و آنجایی که باهم همخوانی دارند و آنجایی که باهم تفاوت دارند و آنجایی که فروتر از اعلامیه حقوق بشر است به‌طور جزئی بیان‌شده است. به عبارتی می‌شود گفت که بیانیه حقوق بشر اسلامی بیشتر یک تلاش و تکاپوی سیاسی بود که کشورهای اسلامی که متهم به نقص حقوق بشر بودند و دائم در معرض محکومیت از طرف نهادهای بین‌المللی حقوق بشر بودند؛ این‌ها چیزی را بتوانند جایگزین کنند و در مقابل بگویند که ما حقوق بشر خودمان را داریم و بر مبنای این سند عمل می‌کنیم. این سند، پذیرش جهانی پیدا نکرده است و اغلب کشورهای اسلامی آن را امضاء کردند؛ ولی یک نکته جالب این است که همین کشورهای اسلامی عموماً 70 سال پیش یعنی چند دهه پیش در سازمان ملل، اعلامیه جهانی و بعد از آن میثاقین را امضاء کردند و وقتی آن اسناد بین‌المللی حقوق بشری و یا منشور حقوق بشر را پذیرفتند نمی‌شود بعد بیایند سندی را امضاء کنند که با آن سند در

مواردی مغایرت دارد، یعنی از لحاظ بین‌المللی و حقوقی هم پذیرفته نیست، ضمن اینکه اساساً حقوق بشر، اسلامی یا غیر اسلامی ندارد؛ حقوق بشر، حقوق بشر است، اگر بنا باشد بگوییم حقوق بشر اسلامی بعد می‌شود حقوق بشر یهودی، حقوق بشر مسیحی، حقوق بشر بودائی و هر گروه و فرقه‌ای هم یک قیدی می‌گذارند، دیگر اینجا چیزی که باقی نخواهد ماند حقوق بشر است. آیت‌الله منتظری در مورد حقوق بشر اسلامی و این اعلامیه‌ای که در سازمان کنفرانس اسلامی حقوق بشر تصویب شد و انتشار پیدا کرد جایی موضع مشخصی را اتخاذ نکرده اند؛ امّا وقتی که ایشان در همین سلسله درس‌های خارج، اصطلاح «انسان بماهو انسان» را مطرح می‌کنند، این انسان بماهو انسان دیگر پسوند اسلامی و مسیحی بر نمی‌دارد، یعنی حقوق بشر بماهو بشر، بشر به‌صرف این‌که بشر است، اعم از این‌که مسلمان باشد یا غیرمسلمان باشد، کافر باشد یا گناهکار یا بی‌گناه باشد، سیاه یا سفید باشد، یعنی تمام این اوصاف از قید انسان بماهو انسان خارج می‌شوند، بنا بر این بر مبنای آخرین دیدگاه‌های ایشان که بیان و منتشر کرده اند و در سال‌های آخر عمر بر همان اساس بسیاری از مواضع ایشان اتخاذ می‌شد، از جمله آن بیانی‌ه بسیار مهم ایشان در مورد حقوق شهروندی بهائیان، با این وجود که در آن بیانی‌ه بهائیان را از نظر عقیدتی ردّ کردند امّا اعتقاد داشتند که ملازمه‌ای بین این‌که ما عقیده گروهی را نادرست بدانیم با حقوق شان وجود ندارد؛ حقوق انسان‌ها مستقل از عقیده آن‌ها است، ممکن است ما عقیده گروهی را باطل بدانیم، ولی آن‌ها از نظر حقوقی با ما مساوی هستند و حقوق شهروندی آن‌ها با دیگران یکسان است و همه هم در برابر قانون باید مساوی باشند. با این درکی که ایشان از حقوق بشر و انسان بماهو انسان داشتند طبیعتاً بحث حقوق بشر اسلامی در منظومه فکری ایشان رنگ می‌بازد.

سؤال هفتم: اوج اعتراض‌های مرحوم آیت‌الله منتظری به اعدام‌های دهه شصت بوده است و واکنش ایشان به اعدام‌های اوّل انقلاب و از دم تیغ ردّ کردن تئمه رژیم قبل در روزهای داغ انقلاب چه بوده است؟ آیا ایشان معیار حقوق بشر را در روزهای اول انقلاب لحاظ می‌کردند یا اساساً پس از ثبات جمهوری اسلامی به بیان این مسائل پرداختند و چشم را بر روزهای اول بستند؟

در خصوص اعدام‌های سال 58 یعنی اعدام‌های مربوط به سران رژیم گذشته تا جایی که من به یاد دارم و با تفحصی که در اسناد و منابع مربوط به ایشان داشتم و آشنایی مستقیمی که با ایشان داشتم؛ درست است که الآن به یاد نمی‌آورم که ایشان اعتراضی بیان کرده باشند، امّا با اطمینان می‌توانم بگویم که در هیچ مورد و موضعی به یاد نمی‌آورم ایشان از آن اعدام‌ها حمایت کرده باشند؛ و البته اگر کسی در فضای

اول انقلاب قرار بگیرد و قادر باشد جغرافیای سیاسی و اجتماعی آن زمان را بازسازی و درک کند، خواهد پذیرفت همین سکوت کردن و همین حمایت نکردن هم نوعی عدم موافقت است چون در فضای اول انقلاب مانند امروز نبود که شما می‌بینید الآن به راحتی کسانی پیدا می‌شود که نقد می‌کنند؛ در آن زمان جَوّ غالب چه در نیروهای سیاسی چه در سطح جامعه جَوّ «اعدام باید گردد» بود؛ فکر نکنید فقط در نمازهای جمعه هرروز شعار اعدام باید گردد می‌دادند، بلکه تظاهرات گروه‌های سیاسی یعنی گروه‌های سیاسی چپ مارکسیست تا مجاهدین، همه این‌ها با همین شعار اعدام باید گردد برای بازماندگان و سران رژیم گذشته همراه بود، در آن فضا در نشریات و بیانیه‌ها و چه در تظاهرات و تجمعات، هم توده مردم، هم متدینین، هم حزب‌اللهی‌ها، هم مخالفین چپ و مارکسیست‌ها، منتقدین حکومت همه یکصدا زبان به کشتن و اعدام باید گردد و مرگ بر این‌وآن بود؛ در آن فضای سخت و سنگین وقتی کسی پیدا شود که با این موج همراهی نکند به نظر من خودش معنادار است؛ امّا آنچه بعداً اتفاق افتاد، خیلی کمک می‌کند برای این‌که بتوانیم این استنباط را تقویت کنیم که ایشان حتی در مورد اعدام‌های 58-59 هم به آن شکلی که انجام می‌شد قلباً موافق نبودند؛ برخلاف آنچه مشهور شده است و برای همگان مسجل شده است، به نحوی که در همین سؤال هم مشاهده می‌کنم که گفته شده است که اوج اعتراض ایشان به اعدام‌های دهه شصت بود و نوعاً هم ذهن‌ها معطوف به همان اعدام‌های سال 67 است؛ نکته بسیار مهمی که غالباً به آن توجه ندارند این است که دغدغه جدی ایشان از همان آغاز انقلاب مسئله رعایت حقوق افراد و زندانیان بود؛ یک دلیلش این بود که ایشان سال‌های سال در زمان شاه تجربه زندان را داشتند و اعدام‌ها و به‌خصوص اعدام‌های سیاسی را دیده بودند؛ و به لحاظ دیدگاه و آن نگرش فقهی ایشان، خیلی از این اعدام‌ها برایشان قابل توجیه نبود. عمدتاً موضع‌گیری‌های ایشان در مورد اعدام‌های سال 67 مطرح است و آنچه در خاطرات ایشان آمده یا این فایل صوتی که در سال گذشته یک انفجار خبری در سطح کشور و دنیا ایجاد کرد و بسیاری از رسانه‌های مهم دنیا هم به آن پرداختند، امّا این حساسیت آیت‌الله منتظری فقط مربوط به سال 67 نبود. این نکته منشأ یک اشتباه دیگری هم می‌شود؛ وقتی که توجه و تمرکز بر موضع‌گیری ایشان در مورد اعدام‌های 67 معطوف می‌شود، زمینه مساعد برای بعضی از مدعیان اصول‌گرایی و مخالفین آیت‌الله منتظری فراهم می‌شود تا بتوانند این تهمت را بر ایشان روا بدارند و بگویند که بعد از سال 65 و اعدام سید مهدی هاشمی ایشان به موضع انتقادی افتادند و این مواضع را به نوعی مرتبط یا متأثر از ماجراهای مربوط به سید مهدی هاشمی بعد از سال

65 بدانند؛ درحالی‌که در کتاب خاطرات ایشان جلد دوم که حاوی اسناد و نامه‌ها و مکاتبات ایشان با بنیان‌گذار جمهوری اسلامی است، یکی از نامه‌هایی که بسیار نامه مهمی است، نامه‌ای است که سه ماه بعد از شهادت فرزندشان محمد منتظری خطاب به آیت‌الله خمینی نوشته اند؛ یعنی درست همان زمانی که بعد از ماجرای هفتم تیر و انفجار حزب جمهوری اسلامی و بعد از انفجار نخست‌وزیری چنان فضای عاطفی‌ای سراسر کشور را تسخیر کرده بود که هیچکس به چیزی جز خشونت و انتقام فکر نمی‌کرد، در چنین شرایطی که یکی از معروف‌ترین و مشهورترین شهدای فاجعه انفجار حزب جمهوری اسلامی، شهید محمد منتظری بود که نام بهشتی و محمد منتظری در کنار هم مطرح می‌شد و محمد منتظری شخصیتی بود که آیت‌الله منتظری به‌عنوان فرزند ارشدشان علاقه خاصی به او داشتند؛ سال‌های سال در زمان شاه زندان و شکنجه را تجربه کرده بود، آیت‌الله منتظری سه ماه بعد از این حادثه درحالی‌که خود ایشان داغدار بود نامه‌ای به رهبر انقلاب می‌نویسند و نسبت به اعدام‌ها و شکنجه‌های اعمال‌شده در مورد زندانی‌هایی که بعد از ماجرای هفتم تیر و انفجار حزب نخست‌وزیری دستگیر و بازداشت می‌شدند و رفتاری که با زندانیان شده است و حتی اعدام‌ها اعتراض می‌کنند. وقتی که ایشان از همان آغاز اعدام‌های سال 60 در نامه‌های خصوصی نسبت به رفتار با زندانیان، نسبت به اعدام‌ها موضع‌گیری و انتقاد داشتند نشان می‌دهد که واقعاً مسئله ایشان مسئله رعایت حقوق انسانی افراد بوده است و اینکه ما باید نسبت به کسانی دشمن که ما هستند و فرزندان ما را کشته‌اند هم انصاف و عدالت و حقوق انسانی را رعایت کنیم؛ کسی که چنین روحیه‌ای را دارد و چنین مواضعی را در آن فضا و در شرایط به‌شدت عاطفی اتخاذ می‌کند، طبیعی است که می‌شود گفت سکوتش نسبت به اعدام‌هایی که در سال 57-59 صورت گرفته به معنای موافقت و همدلی نیست، بلکه به نوعی ناهمدلی و رنجش است؛ ایشان وقتی در مورد قاتلین فرزند خود و کسانی که دست به ترور و عملیات مسلحانه و انفجار زدند حساسیت دارد و در مورد رعایت حقوق‌شان تأکید و سفارش دارد، طبعاً نسبت به کسانی که از بازماندگان رژیم گذشته بودند و بعضی از آن‌ها در هیچ قتل و شکنجه و جنایتی مباشر نبودند و یا حتی اگر مرتکب شکنجه هم بودند بعضاً قتل‌ی انجام نداده بودند، طبیعی است که نمی‌تواند نسبت به آن‌ها هم بی‌تفاوت باشد؛ و ممکن بود فقط در مورد کسانی که مسجل است که این‌ها در قتل‌ی مباشر بودند، نسبت به اعدام‌شان موضع خاص و یا مخالفتی نداشته باشد، ولی طبعاً با چنین دیدگاهی نمی‌توانند نسبت به هر آنچه اتفاق افتاده است همراه باشند.

سؤال هشتم: مشکل اصلی اسلام در تحقق دموکراسی این است که نگاه اسلام

به قضایا همیشه سنتی بوده است و در مواجهه با مقولات مدرن همیشه سعی کرده است ارجاعات سنتی داشته باشد، نگاه آیت‌الله منتظری به ادغام مدرنیته و اسلام چگونه بوده است؟ آیا در نگاه ایشان اسلام باید متناسب با مدرنیته تغییر کند یا مدرنیته خودش را مطابقت دهد؟ یا دید متفاوتی به این موضوع داشت؟

البته به نظر من باید این سؤال را کمی تنقیح کرد، اینکه بگوییم مشکل اسلام در تحقق دمکراسی یا نگاه اسلام به قضایا این‌گونه بوده است، این کمی مجمل و شبهه‌ناک است، به خاطر اینکه منظور از این سؤال نگاه اهل اصلاح است یا نگاه علما و فقهای اسلامی است؛ اما اینکه فرمودند نگاه آیت‌الله منتظری به ادغام اسلام و مدرنیته چه بوده است؟ من تا جایی که می‌دانم ایشان هیچ‌گاه نه بحثی از اسلام و مدرنیته داشتند نه در مقام ادغام بودند؛ رویکردهای مختلفی وجود دارد، رویکرد تضادی است که بیشتر سنت‌گرایان بنیادگرا قائل به آن هستند. در این رویکرد بین اسلام و مدرنیته، بین اسلام و حقوق بشر، بین اسلام و دمکراسی، هیچ تجانسی نمی‌بینند البته روی دیگر سکه، نیروهای لائیک یا خدانا باورانی هستند که برخلاف دسته اول که از موضع دفاع از دین قائل به تضاد هستند، یعنی معتقدند که هیچ نسبت و سنخیتی بین مدرنیته و اسلام وجود ندارد.

رویکرد سوم، رویکرد ادغام یا نگاه «این‌همانی» است که برخی خیلی کوشیدند نشان دهند که تمام آنچه در مدرنیته و در مفاهیم مدرن، دمکراسی و حقوق بشر است عیناً در اسلام وجود دارد و قابل بازیابی است، نه صرفاً بازیابی بلکه یک نوع نگاه این‌همانی داشتن است. البته این دیدگاه هم دیدگاه چندان پذیرفته‌شده‌ای نیست. دیدگاه دیگر (چهارم) دیدگاه عدم تضاد است یعنی دیدگاهی که می‌خواهد نشان بدهد بین مدرنیته-آن هم نه همه مدرنیته- با اسلام تضاد و تناقضی نیست. این تأکید من بر اینکه دنبال این هستند که نه بین مدرنیته تام و تمام، بلکه بین بخشی از مدرنیته با اسلام تناقض نیست، این یک مبنا دارد و مبنای آن هم این است که کسانی که می‌خواهند اصل را بر مدرنیته بگذارند، گویی مدرنیته و تمام مفاهیم متعلق به آن یک امر مطلق و نگاه آیینی است و همان‌طور که بعضی فکر می‌کنند این معارف دینی یا باورداشتهای دینی مطلقیت دارد و باید درستی و نادرستی همه چیز با آن سنجیده شود؛ بعضی هم نگاه مذهبی به مدرنیته دارند و فکر می‌کنند که مدرنیته یعنی یک پکیج و یک بسته خدشه‌ناپذیر مطلق و ثابت لایتغیری که باید همه چیز با آن سنجیده شود؛ درحالی‌که در دل خود مدرنیته تکثر و تنوعی از آراء و مفاهیم وجود دارد و این تنوع به تعارض و تضاد می‌رسد و بعد نظریات

پست‌مدرن که به‌طور کلی مدرنیته را نقد می‌کند و به چالش می‌کشد نشان می‌دهد که مدرنیته و همه مظاهر عصر مدرن و مفاهیم مدرن نمی‌توانند تبدیل به یک آیین شوند و مانند مذهب به آن نگاه کنیم. بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که اگر با مدرنیته برخورد گزینشی شود، این مدرنیته با اسلام و اگر به اسلام هم با نگاه به باورداشتهای اسلامی و فهم اسلامی نظر کنیم، هر دو دست‌آورد بشری تلقی خواهند شد، یعنی هم مدرنیته و هم این باورداشتهای دینی، همه مشمول و محکوم نسبیت خواهند بود. در این نگاه بیشتر رویکرد عدم تضاد که رویکرد معقول و موجهی است، رویکردی است که آیت‌الله منتظری هم داشتند و اینجا نکته‌ای را که باید توجه داشت شباهتی است که بین آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مطهری است. مرحوم آیت‌الله مطهری هم معتقد بودند که «منطقه الفراغ» یعنی آن حوزه وسیعی که اسلام در موردش سکوت کرده و سخن نگفته است. این منطقه الفراغ بسیار وسیع‌تر از آن منطقه‌ای است که احکام دینی در آن بیان می‌شود و متأسفانه اتفاقی که افتاده است چه در دیدگاه فقهی چه در دیدگاه سیاسی متأثر از دیدگاه فقهی، این است که اصالت الحظر به‌جای اصالت الـباحه نشسته است. دیدگاه اسلامی بیشتر اصالت الـباحه‌ای است و آن منطقه الفراغ وسیعی که در موردش سکوت شده و احکامی بیان نشده است و در مورد مستحدثات، اصالت الـباحه جاری می‌شود؛ اما آیت‌الله‌ها بیشتر اصالت الحظری شده‌اند؛ آیت‌الله منتظری هم از کسانی بودند که مانند آیت‌الله مطهری به منطقه الفراغ بیشتر توجه داشتند و اینجا جایی است که بحث سازش و آشتی با مدرنیته به‌راحتی میسر و امکان‌پذیر است. اساساً اینجا ما تضادی را دنبال نمی‌کنیم که بخواهیم در مقام آشتی دادن برآییم. به همین جهت آیت‌الله منتظری بهتر می‌توانستند خودشان را با این مفاهیم جدید تطبیق دهند و این بستری شد که ایشان به اجتهاد جدیدی در فقه دست یافتند و مبنای فقه را متحول کردند. ایشان با اتکای به همین فهم که از اصالت الـباحه داشتند و با عنایت به منطقه الفراغ بود که توانستند به‌جای اجتهاد در فروع، اجتهاد در اصول کنند و در مبنای فقه تجدید نظر کنند.

سؤال نهم و پایانی: بر اساس آیات قرآن همچون سوره‌های نساء و نور و فقه اسلامی که محدودیت‌هایی در مورد حقوق زنان از جمله خشونت علیه زنان در سوره نساء و محدودیت‌هایی مثال دیه، ارث، طلاق، ... وجود دارد، اغلب می‌گویند اسلام ناقض حقوق زنان است یا حداقل بین مرد و زن تبعیض قائل شده است؛ از نگاه آیت‌الله منتظری می‌توان گفت این قوانین در گذشته بوده و یا تفاسیر متفاوتی را در هر مورد مطرح کنیم و با توجه به گذر زمان این قوانین را تغییر دهیم؟

نکته مهمی را اینجا باید متعرض شوم آن هم سلوک اجتهادی آیت‌الله منتظری است، ایشان علیرغم این‌که انسان پویایی در برابر حرف‌ها و اندیشه‌های نو بودند و بر برداشت‌ها و مواضع قبلی خود جمود نمی‌ورزیدند و اگر سخنی را درست می‌یافتند از آن استقبال می‌کردند امّا ویژگی برجسته‌شان این بود که تا در موضوعی شخصاً با همان روش اجتهادی و تحقیقی به نتیجه نمی‌رسیدند، به هیچ‌وجه تسلیم ایده‌ها و نظرات دیگران ولو این‌که ایده‌ها و نظرات جذابی بود نمی‌شدند؛ مثلاً فرض کنید در مورد مسئله حقوق زنان ایشان در خصوص مسئله پذیرفتن پست ریاست جمهوری برای زنان حتی تا این اواخر هم نظر موافقی نداشتند و یا حداقل این‌که نظر گذشته‌شان را نفی نمی‌کردند. در واقع جزو مصادیقی بود که داشتند در موردش تأمل می‌کردند و تا خودشان با یک استقصای کامل و تحقیق و تتبع و مشاهده و مطالعه مدارک و منابع و ادله موافق و مخالف به نظری نمی‌رسیدند؛ علیرغم این‌که فعالان جنبش زنان به ایشان مراجعه می‌کردند و استفسار می‌کردند و از ایشان می‌خواستند که نظر مثبت‌اش را در مورد ریاست جمهوری زنان بدهد، امّا ایشان زیر بار نمی‌رفتند. این ویژگی خاص ایشان بود که جَوّ زده نبودند و براساس این‌که جَوّ و زمانه و روزگار چه می‌پسندد نظر نمی‌دادند و باید از لحاظ علمی مجاب می‌شدند امّا در بعضی مواضع، ایشان دیدگاه‌هایی در مورد زنان مطرح می‌کردند و حقوقی که برای زنان قائل بودن نشان می‌دهد که واقعاً قائل به این تبعیض‌ها در مورد حقوق زنان نبودند.

نکته مهم این است که زندگی خصوصی و شخصی این بزرگان را نمی‌شود از زندگی فکری‌شان جدا کرد، یعنی جایگاهی که زن در خانواده ایشان دارد حرمتی و شخصیتی که همسر ایشان داشت و مجموع رفتاری که در خانواده از ایشان مشاهده می‌شد، برخاسته از آن تفکر است، نمی‌شود کسی یک رفتار و اجتهادی داشته باشد و رفتارش متناقض با آن باشد. در خصوص این بحث زدن زنان هرچند این عبارتی که عرض می‌کنم منقول از دیدگاه ایشان نیست، امّا بنده به‌عنوان کسی که مشرب ایشان را دنبال می‌کنم و همان‌طور که ایشان توصیه فرمودند که شاگردان‌شان باید بر اساس مبانی‌ای که ایشان ارائه دادند به تحقیق بپردازند و این راه را ادامه دهند، ما هم در امتداد این راه در همه موضوعات تحقیق می‌کنیم، از جمله تحقیق گسترده‌ای در مورد آیه ضرب (سوره نساء/ آیه 34) انجام دادم که چند سال پیش در یک همایشی ارائه شد؛ بعد در مجله مهرنامه چاپ شد و بعد به شکل جزوه مستقلی تکثیر شد و اخیراً هم در وزارت ارشاد در دست بررسی است که به‌زودی مجوز آن صادر خواهد شد. عنوان کتاب «بحثی در آیه ضرب» است که با یک منطق درون دینی بر اساس همین سوره و آیات مکمل توضیح داده شده است که اساساً

این برداشت که تاکنون رایج بوده، برداشت ناروایی بوده است و دلیل این کژتابی توضیح داده شده است. اینکه چگونه این آداب و عادات و رسوم تبدیل به برداشت و استنباط فقهی شدند و حتی در فهم کلمات قرآن و ترجمه آن تأثیر گذاشته اند. این تحقیق منتشر می شود، چون تحقیقی است که در امتداد مشی و سلوک فقهی حضرت آیت الله منتظری است، آنجا ثابت می شود که این تبعیضها و استنباطها در مورد زنان و خصوصاً ضرب و شتم زنان بی اساس بوده است و بیشتر، عادات رایج بوده است که تبدیل به این فهم و این ترجمه از قرآن شده است. نکته دیگر اینکه وقتی آیت الله منتظری جزو نادر فقهای بودند که راه را برای اجتهاد در اصول باز می کنند و نشان می دهند که می شود در خیلی از این مبانی فقهی هم اجتهاد کرد، از جمله اینکه فقهی که هزار سال بر مبنای دفاع از حق مؤمن بوده است، ایشان می گویند که باید این مخروط وارونه شود و حق انسان زیر بنا قرار بگیرد؛ طبیعی است که چنین مکتب فکری ای در مورد احکام و فتوای مربوط به دیه و ارث و طلاق جمود نمورزد و در اینها که فروع فقهی هستند به طریق اولی راه برای بازنگری و اجتهاد و استنباطهای جدید باز است، منتها باید این استنباطها و اجتهادها همان طور که آیت الله منتظری انجام دادند، پایه و مبنا داشته باشد؛ به عبارتی اجتهاد علی المبنی باشد نه علی اللبنا، اینکه امروز روزگار چگونه می پسندد و یا اینکه چگونه اجتهاد کنیم که خوشایند دیگران باشد، این خیلی ارزش و اصالت علمی ندارد؛ و امّا در پایان اگر دوستان نکته ای یا پرسش دیگری ندارند، جلسه را با چند جمله ای به یاد آیت الله منتظری تمام خواهیم کرد.

با توجه به اتمام سؤالات و نزدیکی به سقف جلسه اگر نکته ای باقی مانده ای در نظر دارید برای دانشجویان بفرمایید؟

من از همه دوستان و عزیزانی که در این کنفرانس شرکت کردند تشکر می کنم. البته برای من خیلی لذت بخش تر بود که چهره به چهره این گفتگو انجام می شد و من سیمای دوستان را هم از نزدیک می دیدم و بیشتر محظوظ می شدم. من از باب حسن ختام می خواستم نکته ای را عرض کنم. البته اشاره کنم که اصولاً نوشته و متن، معمولاً پیراسته، منقح، سنجیده و شیواتر است، به همین دلیل است که من همواره نوشتن را برسختن گفتن و سخنرانی ترجیح می دهم چون در خلال گفته هایی که چه بسا گاهی بدیهه گویی هم هست ممکن است کلمات دقیق بیان نشوند یا نکاتی در لابلای بحث خلیده شود که در یک متن چه بسا عبارات خیلی شسته رفته تر و درست تری می توان بیان کرد؛ اما نکته پایانی این است که نسل ما و فرزندان این نسل مدیون مرحوم آیت الله منتظری هستند. ما این را بایستی بیان کنیم و به دیگران منتقل کنیم، چون شخصیتی

که 50-60 سال زجر و زحمت کشید و هزینه داد و به‌خصوص در این دو سه دهه اخیر او دژ آزادی و دژ آزادی‌خواهی بود، سنگر مقاومتی را حفظ و تقویت کرد که در سال‌های پیش و پس از 88 این سنگر به دست ما رسید؛ و همیشه آنان که آخرین سنگرها را حفظ می‌کنند تا فرصت بقا و تنفس به دیگران ببخشند اهمیت زیادی دارند؛ کمترین کاری که ما می‌توانیم بکنیم این است که یاد او و راه او را همواره به هر نحوی که می‌توانیم زنده نگه داریم؛ این زنده نگه داشتن هم باز به سود خود ماست و گرنه که او علی‌الظاهر در این جهان نیست، در واقع با زنده نگه داشتن یاد او ما همان سنگر آزادی را همچنان حفظ کرده‌ایم؛ چیزی که حیقم آمد در پایان این جلسه خدمت دوستان اشاره نکنم روحیه بزرگ آیت‌الله منتظری در بخشش بود، رفتاری که ایشان با افرادی داشتند که نسبت به ایشان جفا کردند فوق‌العاده رفتار ستودنی و شگفت‌آوری بود. ایشان بعد از شهادت محمد منتظری آن نامه را نوشتند و اعتراض‌ها در مورد بدرفتاری‌ای که با زندانیان می‌شد کردند؛ امّا نکته مهم است که ایشان در آخرین سطور از کتاب «انتقاد از خود» همه افرادی که به ایشان ظلم کردند را بخشیدند؛ ولی فقط در این کتاب نیست من شخصاً شاهد بودم بعضی افرادی که سال‌ها به ایشان تهمت زدند، هتاک‌ی کردند، ناسزا گفتند و خودشان شرم حضور داشتند و مایل نبودند خدمت ایشان برسند چون نمی‌خواستند تداوی شود، امّا وقتی که برای ادای بخشش یا پوزش خدمت ایشان می‌رفتند آیت‌الله منتظری چنان با ایشان رفتار می‌کردند که اساساً آن‌ها فراموش می‌کردند که نسبت به این شخصیت چه جفا‌هایی کردند؛ حتی اجازه این‌که آن‌ها طلب بخشش کنند را نمی‌دادند، خود ایشان هم در همین کتاب «انتقاد از خود» همه کسانی که به ایشان ظلم کردند را بخشیدند. این بخشش حاکی از یک روح بزرگ است که امیدوارم همه ما بتوانیم آن را داشته باشیم و نکته دیگر خاطره‌ای از حاج آقا سعید منتظری که نقل می‌کردند من شاهد بودم، وقتی ایشان نوار یا دی‌سی قتل‌های زنجیره‌ای را مشاهده می‌کردند، صحنه رفتارهای بیرحمانه بازجویان در این فیلم نسبت به همسر سعید امامی و بقیه متهمان آن پرونده را، ایشان وقتی این صحنه را می‌دیدند به گریه می‌افتند و آقای سعید منتظری می‌گفتند من شخصاً تراویدن اشک چشمان ایشان را می‌دیدم؛ این در حالی بود که خود آیت‌الله منتظری و برخی از افراد ایشان، در لیست ترور سعید امامی و گروه او بودند، اما آیت‌الله منتظری نسبت به بدرفتاری با آن‌ها هم این‌طور متأثر می‌شوند. این هم جلوه‌ای دیگری از آن روح انسانی لطیف و بخشنده ایشان است و امیدوارم که همه ما بتوانیم این راه، این اخلاق و منش را در خود و زندگی و در رابطه با دیگران تبلور ببخشیم. انشالله که پاینده و

پیروز باشید چراغ توفیق همیشه فرا روی شما فروزان باد. شبتان به
خیر. با تشکر مجدد و خدا حافظ.